

زیادبن ایبه (عبید) یا زیادبن سمیه

یکی از خشن‌ترین، بی‌رحم‌ترین، نیرنگ‌بازترین و جنایتکارترین چهره‌های تاریخ اسلام که خاندان او مورد لعن و نفرین در زیارت عاشورا قرار گرفته‌اند (با عنوان آل زیاد)، زیادبن ایبه یا زیادبن عبید یا زیادبن سمیه است.

او پدر عبیدالله زیاد، حاکم کوفه و یکی از عوامل واقعه عاشوراست. او را نماد خشونت در تاریخ بصره و کوفه دانسته‌اند. به دلیل نامعلوم بودن پدرش، وی را به مادرش سمیه منسوب می‌کنند (بلاذری، ۱۳۹۷، ج ۴: ۷۵) و نیز زیادبن ایبه، زیادبن عبید و زیادبن اُمه هم نامیده می‌شود. مادر زیاد - سمیه - از کنیزان حارث‌بن کلدیه ثقفی و از زنان بدکاره روزگار خود در طائف بود که ابوسفیان نیز با وی همستر شده بود. به همین سبب وقتی زیاد متولد شد معلوم نبود که او فرزند ابوسفیان است یا فرزند عبید - مدعی پدری زیاد - (ابن سعد، ۱۴۱۰، ج ۷: ۹۹) از این روی وی را زیاد ابن ایبه (زیاد پسر پدرش) نامیدند.

اما در سال ۴۴ هجری، معاویه در شام محفلی آراست و زیاد را به پدر خودش ابوسفیان منتسب کرد و او را برادر خود خواند و گفت: پدر تو، پدر من است. معاویه در آن مجلس شخصی به نام ابومریم را نیز گواه ادعای خود قرار داد. از آن به بعد بود که زیاد را زیادبن ابی سفیان گفتند (ابن اعمش، ۱۴۱۱: ۷۷۴ و ۷۷۵؛ مسعودی، ۱۴۰۹، ج ۳: ۱۹۲ و ...)

امام حسن مجتبی (ع) با نگارش نامه‌ای خطاب به زیاد، کار معاویه را نکوهش کرد و آن را مخالف سخن پیامبر (ص) دانست که فرموده بود: الولدُ للفراس و للعاهر الحجر. فرزند از آن شوهر است و زناکار شایسته سنگسار است. نه تنها امام حسن (ع) که بسیاری دیگر از بزرگان آن زمان، اقدام معاویه را تقبیح کردند.

امام حسین (ع) نیز در نامه‌ای که برای

زیادبن ایبه؛ چهره خشن تاریخ اسلام

دکتر محمد رضا سنگری

اشاره

در تاریخ اسلام، به‌ویژه تاریخ صدر اسلام، چهره‌های منفی، نیرنگ‌باز و خشن کم نیستند. چهره‌هایی که گاه پس از يك دگردیسی منشی و کنشی، فاجعه‌ها و جنایات دردناکی را رقم زده‌اند. زیادبن ایبه - پدر عبیدالله زیاد - یکی از این چهره‌هاست، او را نماد خشونت در تاریخ بصره و کوفه دانسته‌اند.

زیاد، روزگاری از طرف امام علی (ع) حکمرانی فارس و کرمان را عهده‌دار بود اما بعد از شهادت علی (ع)، بزرگ‌ترین دشمن شیعیان شد. در این نوشتار، به بررسی شخصیت و زندگی و علل تحول رفتاری او پرداخته شده است.

کلیدواژه‌ها: تاریخ اسلام، کوفه، بصره، زیادبن ایبه



**یکی از خشن‌ترین،
بی‌رحم‌ترین،
دیرنگ‌بازترین
و جنایتکارترین
چهره‌های تاریخ اسلام
که خاندان او مورد لعن
و نفرین در زیارت
عاشورا قرار گرفته‌اند
(با عنوان آل‌زیاد)،
زیادبن ابیه یا زیادبن
عبید یا زیادبن سمیه
است**



زیادبن ابیه با مردم بود. چون رفتار خشن و سختگیری وی را در اخذ مالیات می‌دانست و به وی گزارش شده بود.

در نهج البلاغه، امام، زیاد را از گرفتن مالیات پیش از موعد باز می‌دارد و می‌فرماید: استعمل العدل، واحذر العسف والحيف، فإِنَّ العسفَ یَعُوذُ بالجلَاءِ والحيفَ یَدْعُو الی السیفِ (نهج البلاغه، حکمت: ۴۷۶).

ای زیاد! عدالت و دادگری را بگستران و از ستمکاری بپرهیز که ستم، مردم را به آوارگی می‌کشاند و بیدادگری شمشیرها را به میدان می‌آورد و جنگ و خونریزی را پیامد دارد.

با وجود این، زیادبن ابیه نه تنها سختگیری و خشونت در گرفتن مالیات را ترك نکرد، بلکه از فرستادن خراج فارس برای امیرالمؤمنین (ع) امتناع کرد و با نیرنگ آن را نگاه داشت. حضرت به او نامه نوشت و به سبب این کار او را توبیخ کرد. امام در نامه نوشت: به راستی به خدا سوگند می‌خورم، اگر به من گزارش کنند که در اموال عمومی خیانت کرده‌ای کم یا زیاد، چنان بر تو سخت گیرم که اندک بهره شوی، و در هزینه عیال، در مانده و خوار و سرگردان بمانی (نهج البلاغه، نامه ۲۰).

معاویه که در این موقعیت‌ها در کمین افراد سست اعتقاد و آزمند و قدرت‌طلب و شهرت‌خواه بود به زیادبن ابیه دل بست تا شاید بتواند او را جذب کند و یا در مقابل علی (ع) قرار دهد. پس برای دستیابی به این هدف نامه‌ای به زیاد نوشت و فریبکارانه و مزورانه کوشید تا او را علیه علی (ع) تحریک کند.

اما زیاد نه تنها پیشنهاد معاویه را نپذیرفت بلکه عین نامه معاویه را برای امام فرستاد. علی (ع) هم در پاسخ او نوشت:

زیاد! آری، معاویه برای تو نامه‌ای نوشته تا عقل و اندیشه تو را بلغزاند و اراده‌ات را سست کند. از او بپرهیز که چون شیطان است که از پیش رو و پشت سر و از راست و چپ به سوی انسان می‌آید تا در حال فراموشی او را تسلیم خود سازد و شعور و فهم او را برآید.

معاویه نوشت، معاویه را توبیخ کرد و این عمل را که «مولود فراش عبید» را پسر پدر خویش خوانده است کاری وقیحانه و بی‌شرمانه خواند (ابن ابی‌الحدید، بی‌تا، ج ۱۶: ۱۹۴؛ مسعودی، ۱۴۰۹، ج ۳: ۱۹۱ و ۱۹۲).

سالزاد زیادبن ابیه پدر عبیدالله، را سال اول، دوم و حتی برخی هشتم هجری نوشته‌اند. با این محاسبه وی در هنگام مرگ در سال ۵۳ هجری، ۵۳، ۵۲ یا ۴۵ ساله بوده است. زیاد در طائف متولد شد (ابن سعد، همان: ۱۰۰).

زیاد از زیرکی خاصی بهره‌مند بود و به همین سبب به زودی موفق به کسب جایگاهی ویژه در نزد خلفا شد. افزون بر این ویژگی، جنگاوری و سلحشوری او باعث شد چه در جنگ‌ها و چه مسائل مهم حکومتی به وی مراجعه شود.

زیاد در خلافت ابوبکر اسلام آورد، و در سال‌های نوجوانی زمینه برای ورود او به دستگاه خلافت فراهم شد. وی در خلافت عمر و لشکرکشی به ایران با سعدبن ابی‌وقاص در جنگ قادسیه همراه شد و در فتح شوشتر شرکت داشت.

پس از بازگشت او از نبرد قادسیه، خلیفه دوم، وی را برای اصلاح امور یمن به آن سرزمین فرستاد (ابن عبدالبر اندلسی، ۱۴۱۲، ج ۲: ۵۲۵). زیاد، در خلافت عمر و عثمان سال‌هایی را نیز به کار دبیری گذراند. او دبیر و کاتب عتبه‌بن غزوان بود. چندی نیز در بصره کار کتابت و دبیری کرد. همچنین دبیر مغیره‌بن شعبه، ابوموسی اشعری، عبدالله‌بن عامر و عبدالله‌بن عباس در کوفه و مدینه بود (ابن حبیب، بی‌تا: ۳۷۸).

زیاد در سال ۳۹ هجری، به پیشنهاد عبدالله‌بن عباس و توصیه جاریه‌بن قدامه، از طرف علی (ع) به مأموریتی جنگی در منطقه اصطخر فارس اعزام شد و پس از آن امیرالمؤمنین علی (ع) او را به حکمرانی فارس و کرمان فرستاد. در عین حال علی (ع) نگران رفتار و برخورد

آری، ابوسفیان در زمان عمر بن خطاب، ادعایی بدون فکر و شیطانی کرد؛ ادعایی که نه نسبی را درست می‌کند و نه کسی با آن سزاوار ارث می‌شود (اشاره به استلحاق، یعنی اینکه معاویه بر پایه ادعای پدرش ابوسفیان، زیاد را فرزند پدرش ابوسفیان و در نتیجه برادر خواند) چنین ادعاکننده‌ای، چونان شتر بیگانه‌ای است که در جمع شتران یک گله وارد شده تا از آبشخور آب آنان بنوشد اما دیگر شتران او را از خود ندانسته و از جمع خود دور کنند؛ یا چونان ظرفی است که بر پالان مرکبی آویزان و پیوسته از این سو بدان سو لرزان باشد (همان، نامه ۴۴).

وقتی زیاد نامه‌ی علی(ع) را خواند گفت: «به پروردگار کعبه سوگند که امام به آنچه در دل من می‌گذشت گواهی داد». اما چیزی نگذشت که پس از شهادت امام، آمیزه‌ای از عشق به قدرت، ثروت و شهرت در شخصیت زیاد، که قبلاً از پیوستن به معاویه سر باز زده بود، چنان تأثیر گذاشت که کم‌کم متمایل به معاویه شد و به‌ویژه با ترغیب سیاست‌باز مکار زمانه، مغیره بن شعبه، از فارس به کوفه بازگشت و در آن شهر ساکن شد (طبری، ۱۴۱۲، ج ۶: ۱۷۶ و ۱۷۷).

چرخش فکری و رفتاری زیاد در این سال‌ها

پس از شهادت علی(ع)، به‌ویژه بعد از صلح معاویه و امام حسن(ع) - زیاد بن ابیه به سرعت به سمت معاویه مایل شد. در سال ۴۵ هجری، یعنی پنج سال پس از شهادت علی(ع)، زیاد حاکم بصره شد و اندکی بعد، حکومت سرزمین‌های هند، خراسان و سیستان، بحرین و عمان نیز به وی سپرده شد و او توانست با سیاست‌مداری و خشونت این مناطق را رام و آرام کند. سپس در سال ۵۰ هجری حکومت کوفه به زیاد سپرده شد. پیش از او مغیره بن شعبه، سیاست‌مدار نیرنگ‌بازی که زمینه حکومت و خلافت یزید را فراهم کرد، حاکم کوفه بود. با مرگ مغیره، عراقین (بصره و کوفه) همزمان تحت حکومت زیاد بن ابیه قرار گرفت و این نخستین بار بود که کسی حکومت عراقین (کوفه و بصره) را در دست می‌گرفت (همان، ج ۵: ۲۳۴).

اینک کسی قدرت را در دست گرفته بود که روزگاری دوست و همراه علی(ع) و شیعیان او بود و اکنون دشمن سرسخت آنان شده بود، و چون شناخت دقیق و گسترده‌ای نسبت به سران و رهبران و طرفداران علی(ع) داشت، شروع به

سرکوب، زندان کردن، قتل، بیرون کشیدن چشم‌ها از حدقه، قطع دست و پا و تبعید و ویران کردن خانه‌ها کرد.

زیاد هرکس از یاران علی(ع) را که می‌یافت می‌کشت و بر درختان خرما به دار می‌زد. گفته‌اند چنان کرد که احدی از شخصیت‌های معروف شیعه در عراق باقی نماند. ابن ابی‌الحدید می‌گوید: اختناق به قدری شد که افراد به خادم و حتی همسر خودشان نیز اعتماد نداشتند و اگر می‌خواستند سخنی را به آنان بگویند قبلاً آن‌ها را قسم می‌دادند که مطالب را به حکومت گزارش ندهند (ابن ابی‌الحدید، بی‌تا، ج ۲: ۴۵).

ابن اعثم می‌گوید: زیاد به‌طور دائم در پی شیعیان علی(ع) بود و هر کجا آن‌ها را می‌یافت به قتل می‌رساند... همچنین شیعیان را در مسجد جمع می‌کرد تا اظهار بیزاری از علی(ع) کنند (ابن عساکر، ۱۴۰۴، ج ۹: ۸۸).

معاویه به زیاد دستور داده بود که هرکس را بر پیروی علی(ع) یافت از بین ببرد. نوشته بود هر که را از شیعیان علی(ع) یا متهم به دوستی اوست، حتی اگر دلیل و بینه‌ای نداشته باشید و صرفاً حدس و گمان باشد، از زیر سنگ بیرون بکشید (بلاذری، ۱۳۹۷، ج ۲: ۱۵۴).

ابن ابی‌الحدید می‌نویسد: قَتَلَهُمْ تَحْتَ كُلِّ حَجَرٍ وَ مَدَرٍ وَ اخْفَهُمْ وَ قَطَعَ الْاَيْدِي وَ الْاَرْجُلَ وَ سَمَلَ الْعْيُونَ وَ صَلَبَهُمْ عَلَي جَذُوعِ النَّخْلِ وَ طَرَدَهُمْ وَ شَرَدَهُمْ (ابن ابی‌الحدید، بی‌تا، ج ۱۱: ۴۵). او شیعیان را پشت هر سنگ و کلوخی که پنهان بودند می‌یافت. شیعیان را دچار وحشت و خوف کرده بود. دست‌ها و پاها را قطع می‌کرد. چشم‌ها را کور می‌کرد. بر شاخه‌های نخل حلق آویز می‌کرد. شیعیان را پراکنده و پریشان کرده بود.

زیاد بن نضر حارثی هم می‌گوید: نزد زیاد بن ابیه بودم. **رُشِيدِ هَجْرِي** - یار پاک و پارسا و پاکباز علی(ع) را آوردند، زیاد از او پرسید: آیا مولای تو علی(ع) به تو اطلاع داده است که چگونه ما تو را خواهیم کشت تا مطابق گفته‌ی او تو را به قتل برسانیم؟

رشید هجری پاسخ داد: آری؛ مولایم فرمود، نخست دست و پای تو را می‌برند، آن‌گاه به دارت می‌آویزند. زیاد گفت: سوگند به خدا هم‌اکنون خبر او را تکذیب می‌کنم. پس دستور داد رشید را رها کنند. اما همین که رشید خواست از نزد زیاد بیرون رود، زیاد به جلدان گفت: به خدا سوگند هیچ مجازاتی را بدتر و شایسته‌تر از آنچه مولای او گفته در حق او نمی‌دانم. دست و پای

او را ببرید و او را به دار بیاویزید! رشید هجری گفت: کار دیگری هم باقی مانده که مولايم مرا از آن آگاه ساخته است. بریدن زبان! زیاد دستور داد تا زبان او را نیز قطع کنند. در اینجا رشید گفت: سوگند به خدا، اینک راستی خبر علی(ع) برای من آشکار شد (همان: ج ۱: ۲۱۱). زیادبن ابیه به ترور و قتل و زندان و شکنجه اکتفا نمی کرد. او در ترور شخصیت حضرت علی(ع) و اهل بیت و محو فرهنگ علوی بسیار تلاش کرد. دشنام و ناسزا، لعن علی(ع) و حذف احادیث در مدح او و فضیلت سازی برای معاویه، که از شروع اقتدار معاویه فراهم شده بود، در حکومت زیاد به اوج رسید. همین فضای اختناق و فریب و ایجاد جو بدبینی، دروغ و اتهام و کینه افکنی در دل ها بود که ده سال بعد، زمینه تجمع سی هزار نفر را در کربلا، علیه حسین بن علی(ع) فراهم آورد.

در زمان مغیره بن شعبه - چند سال قبل از حاکم شدن عبیدالله زیاد بر کوفه - روزی صعصعه بن صوحان فضایل علی(ع) را در کوفه مطرح و از او دفاع می کرد وقتی مغیره خبردار شد، صعصعه را طلبید و به او گفت: ما فضایل علی(ع) را بهتر از تو می شناسیم، اما اکنون که این سلطان (معاویه) بر سر کار آمده ما ناچاریم بر علی(ع) عیب گیری کنیم و بسیاری از آنچه را امر شده بودیم ترک کرده ایم تا خود را از شر این قوم (بنی امیه) در امان بداریم (طبری، ۱۴۱۲، ج ۴: ۱۴۴). کار این نفاق و دورویی به جایی رسیده بود که مغیره، خود در هر مجلس به علی(ع) ناسزا و ناروا می گفت (همان).

پس از مرگ مغیره و آمدن زیادبن ابیه به کوفه، شرایط بسیار سخت تر شد. زیاد با داشتن حکم حکومت بصره و کوفه (عراقین) شش ماه در کوفه بود و شش ماه در بصره و در غیبت خود در این دو شهر یک نفر را جانشین خود می کرد. **سمره بن جندب** از آن جمله بود که هشت هزار نفر شیعه را در بصره به قتل رساند تا جایی که مورد اعتراض زیاد هم واقع شد!

وقتی زیادبن ابیه به کوفه آمد و در مسجد سخنرانی کرد، هنوز بر منبر بود که سنگ پرانی و ریگ پرانی به سوی او شروع شد. وقتی ریگ پرانی ها آرام شد، گفت تا درهای مسجد را بستند و دستور داد ۳۰ (یا ۸۰) نفر را که مظنون به ریگ پرانی بودند دستگیر و دست آن ها را قطع کنند (همان، ج ۵: ۲۵۶ و ۱۷۵).

در طول مدتی که زیاد حاکم کوفه بود با خشونت و سختگیری وی و جانشینانش - در کوفه و بصره - همه

صداها در گلو خفه و هر اعتراضی سرکوب شد. در بصره اعلام کرده بود بعد از نماز عشا، به مدت خواندن سوره بقره و تا رسیدن به منزل، کسی را حق رفت و آمد در شهر نیست و پس از این مهلت، هرکس در هر جا یافت شود کشته می شود. او چنان قدرتی به هم زد که به معاویه نوشت: عراق را با دست راست نگه داشته ام و دست چپم آزاد است. معاویه هم در پاسخ به این نامه حکومت مکه و مدینه و حتی یمامه را به او سپرد. نخستین کسی که حکومت نظامی را در اسلام، در بصره، برقرار کرد زیاد بود (احمدبن ابی یعقوب، ۱۳۷۱، ج ۲: ۱۶۶ و طبری، ۱۴۱۲، ج ۴: ۲۱۵).

نوشته اند زیاد اولین کسی است که به روی مردم شمشیر کشید، هرکس را مظنون و مشکوک می دید می کشت، امام حسین(ع) در نامه ای که پس از شهادت **حجر بن عدی** به معاویه نگاشت از جنایات زیاد از جمله کشتن مسلم بن زبیر و عبدالله بن نجی یاد کرد (ابن حبیب، بی تا: ۴۷۹).

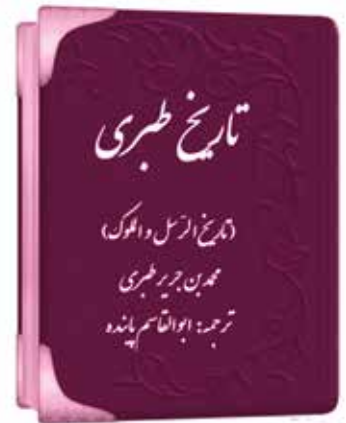
یکی از جنایات زیاد اجرای دستور قتل حجر بن عدی و یارانش، به دستور معاویه، بود. حجر از اصحاب پیامبر(ص) و از وفادارترین یاران علی(ع) بود، شخصیتی عابد، متعهد، زاهد، شجاع و از مدافعین علی(ع) در کوفه، به ویژه در مقابل مغیره بن شعبه و سپس زیاد بود. به فرمان معاویه، زیادبن ابیه پس از چندین بار برخورد نظامی، سرانجام حجر بن عدی را دستگیر کرد و دستور داد او و یارانش را به «مرج عذرا»، نزدیک دمشق ببرند. به آن ها پیشنهاد شد سب و لعن علی(ع) کنند اما نپذیرفتند و در آنجا به شهادت رسیدند (مسعودی، ۱۴۰۹، ج ۳: ص ۱۲).

این جنایات، به ویژه شهادت حجر بن عدی به شدت از جانب امام حسین(ع) محکوم شد و امام بعداً در کربلا نیز به مسئله مظلومیت و شهادت حجر اشاره کرد. آن حضرت در نامه ای که به معاویه نوشت و خیانت ها و جنایت های او را برشمرد به شهادت حجر بن عدی و عمرو بن حمق خزاعی نیز اشاره کرد (ابن قتیبه، ۱۴۰۵، ج ۱: ۲۰۲؛ بلاذری، ۱۳۹۷، ج ۳: ۱۵۳).

در هنگام ورود به کوفه، زیادبن ابیه خطاب به حجر بن عدی گفت: من و تو در موقعیتی پیش از این بودیم که می دانی. هم تو علی(ع) را دوست داشتی و هم من، اما حالا وضع دگرگون شده است. من دشمن علی(ع) هستم و تو دوستدار او!، زبان خود را نگه دار و در منزل خود بمان! این مقام من می تواند جایگاه تو نیز باشد.



**امام حسین (ع) در
نامه‌ای که پس از
شهادت حجر بن
عدی به معاویه
نگاشت از جنایات
زیاد از جمله کشتن
مسلم بن زبیر و
عبدالله بن نجی یاد
کرد**



خواسته‌های تو را برآورده می‌کنم به شرط آنکه ملاحظه مرا بکنی. من عجول بودن تو را می‌دانم. حجر به ظاهر سکوت کرد و از نزد زیاد بیرون رفت (ابن سعد، ۱۴۰۷، ج ۶: ۲۱۸).

پس از جنایات فراوان زیاد، آوازه خشونت او به همه جا رسید. تظلم و دادخواهی و اعتراض نیز ممکن نبود. زبان معترضان قطع می‌شد و صدای آنان به جایی نمی‌رسید. معاویه نیز مدام و مستمر موقعیت زیادبن ابیه را ارتقا می‌داد.

در حدود سال ۵۳ هجری، پس از چندین سال حکومت در کوفه و بصره، و قبل از آن، بر هند و ترکستان و مناطقی از ایران، زیادبن ابیه از معاویه درخواست کرد که وی را مقام امیرالحاج بدهد. معاویه پذیرفت و نه تنها امارت حاجیان که حکومت حجاز را نیز به او سپرد (احمدبن ابی یعقوب، ۱۳۷۱، ج ۲: ۱۶۶).

اما همین که مردم مدینه خیر یافتند که زیادبن ابیه عازم دیار آن‌هاست، سه روز به تضرع و ناله در مسجد پیامبر (ص) جمع شدند و به مزار و روضه پیامبر (ص) پناه بردند. به هر حال زیاد به مدینه وارد شد. در همان ایام، بیماری طاعون در مدینه پدید آمده بود. دست زیاد زخم گرفت و ذملی بر آن پیدا شد. گفتند علاج آن یا بُریدن دست است و یا سوزاندن (أخز الدّواء الّکفی)، زیاد هم از سوزاندن دست خود می‌ترسید و هم بریدن آن. پس به کوفه بازگشت. در کوفه، وقتی بر منبر نشسته بود و گرم تهدید و تصمیم بر قتل بود، ناگهان فریادی کشید. نوعی داغی در دست خود حس کرد. او را به خانه بردند. بر اثر همان زخم مُرد (طبری، ۱۴۱۲، ج ۴: ۲۱۵). (۵۳ هجری) وی را در بیرون شهر کوفه دفن کردند.

برخی گفته‌اند مرگ او با این بیماری، نتیجه نفرین امام حسن مجتبی (ع) بوده است (بلاذری، ۱۳۹۷، ج ۴: ۳۰۷). زیاد قبل از مرگ جانشین خود را بر کوفه، عبدالله بن خالد بن اُسَید، معرفی کرد

که وی نیز دو سال بر کوفه حکومت کرد تا معاویه در سال ۵۵ او را عزل و نعمان بن بشیر را جایگزین او ساخت (دینوری: ۲۷۳). نعمان بن بشیر تا آمدن مسلم بن عقیل به کوفه (سال ۶۰ هجری) در آنجا حاکم بود. عبیدالله زیاد پسر زیادبن ابیه بود که بعداً به دستور یزید حاکم کوفه شد و ماجرای خونین کربلا را رقم زد.



منابع

۱. نهج البلاغه، ترجمه محمد دشتی
۲. ابن اثم کوفی، احمد، الفتوح، دارالاضواء، بیروت، ۱۴۱۱ ق
۳. دینوری، احمد، اخبار الطوال، به کوشش محمود مهدوی دامغانی، تهران: نشر نی، ۱۳۶۵.
۴. ابن اثیر، علی بن محمد، اسدالغابه فی معرفة الصحابه، بیروت، دارالفکر، ۱۴۰۹ ق
۵. ابن سعد، طبقات الکبری، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۰۱ ق
۶. ابن کثیر، اسماعیل بن عمر، البدایه و النهایه، بیروت، دارالفکر، ۱۴۰۷ ق
۷. بلاذری، احمد بن یحیی، انساب الاشراف (جمل من انساب الاشراف)، بیروت، دارالفکر، ۱۳۹۷ ق.
۸. مسعودی، علی بن حسین، مروج الذهب و معادن الجواهر، بیروت، دارالهجره، ۱۴۰۹ ق
۹. طبری، محمد بن جریر، تاریخ الرسل و الملوک (تاریخ طبری)، بیروت، لبنان، ۱۴۱۲ ق
۱۰. ابن عبدالبر اندلسی، الاستیعاب فی معرفة الاصحاب، حیدرآباد دکن، دائرة المعارف النظامیه، ۱۳۱۹ ش.
۱۱. بیروت، دارالجیل، ۱۴۱۲ ق
۱۱. ابن اثیر، عزالدین، الکامل فی التاریخ، بیروت، لبنان، ۱۳۸۵ ق
۱۲. احمدبن اثم کوفی، الفتوح، محقق علی شیری، بیروت، دارالاضواء، ۱۴۱۰ ق
۱۳. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، مکتبه آیه الله العظمی نجفی مرعشی، قم، بی تا
۱۴. احمدبن ابی یعقوب، تاریخ یعقوبی: محمدابراهیم آیتی، تهران، ۱۳۷۱.
۱۵. ابوالفرج اصفهانی، علی بن الحسین، مقاتل الطالبیین، بیروت، دارالمعرفه، ۲۰۱۷ م
۱۶. مفید، محمد بن محمد، الارشاد فی معرفة حجج الله علی العباد، قم، انتشارات کنگره جهانی شیخ مفید، ۱۴۱۳ ق
۱۷. ابن حبیب، المحبر، محقق ایلزه لیختن شنیز، بیروت، دارالافتاح الحدیده، بی تا
۱۸. ابن قتیبه، عبدالله بن مسلم، الامامه و السیاسه، تحقیق علی شیری، بیروت، لبنان، دارالاضواء، ۱۴۰۵ ق
۱۹. ابن عساکر، محمد بن مکرم، مختصر تاریخ دمشق، دمشق، دارالفکر، ۱۴۰۴ ق